

نوروز

دکتر علی شریعتی



پایگاه آموزشی نگارستان

[www.negarstan.com](http://www.negarstan.com)

[ar\\_foroughi@yahoo.com](mailto:ar_foroughi@yahoo.com)

*Alireza Foroughi*

## نوروز

## دکتر علی شریعتی

سخن تازه از نوروز گفتن دشوار است. نوروز یک جشن ملی است، جشن ملی را همه می‌شناسند که چیست نوروز هر ساله برپا می‌شود و هر ساله از آن سخن می‌رود. بسیار گفته‌اند و بسیار شنیده‌اید پس به تکرار نیازی نیست؟ چرا هست. مگر نوروز را خود مکرر نمی‌کنید؟ پس سخن از نوروز را نیز مکرر بشنوید. در علم و ادب تکرار ملال‌آور است و بیهوده عقل تکرار را نمی‌پسندد. اما احساس تکرار را دوست دارد، طبیعت تکرار را دوست دارد، جامعه به تکرار نیازمند است و طبیعت را از تکرار ساخته‌اند: جامعه با تکرار نیرومند می‌شود، احساس با تکرار جان می‌گیرد و نوروز داستان زیبایی است که در آن طبیعت، احساس، و جامعه هر سه دست اندر کارند.

نوروز که قرن‌های دراز است بر همه جشن‌های جهان فخر می‌فرشد، از آن رو هست که این قرارداد مصنوعی اجتماعی و یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست. جشن جهان است و روز شادمانی زمین و آسمان و آفتاب و جشن شکفتن‌ها و شور زادن‌ها و سرشار از هیجان هر آغاز.

جشن‌های دیگران غالباً انسان را از کارگاه‌ها، مزرعه‌ها، دشت و صحرا، کوچه و بازار، باغها و کشتزارها، در میان اتاق‌ها و زیر سقف‌ها و پشت درهای بسته جمع می‌کند: کافه‌ها، کاباره‌ها، زیر زمین‌ها، سالن‌ها، خانه‌ها... در فضایی گرم از نفت، روشن از چراغ، لرزان از دود، زیبا از رنگ و آراسته از گل‌های کاغذی، مقوایی، مومی، بوی کندر و عطر و ... اما نوروز دست مردم را می‌گیرد و از زیر سقف‌ها و درهای بسته فضاهای خفه لای دیوارهای بلند و نزدیک شهرها و خانه‌ها، به دامن آزاد و بیکرانه طبیعت می‌کشانند: گرم از بهار، روشن از آفتاب لرزان از هیجان آفرینش و آفریدن، زیبا از هنرمندی باد و باران، آراسته با شکوفه، جوانه، سبزه و معطر از بوی باران، بوی پونه، بوی خاک، شاخه‌های شسته، باران خورده، پاک...

نوروز تجدید خاطره بزرگی است: خاطره خویشاوندی انسان با طبیعت. هر سال آن فرزند فراموشکار که، سرگرم کارهای مصنوعی و ساخته‌های پیچیده خود، مادر خویش را از یاد می‌برد، با یادآوری وسوسه‌آمیز نوروز به دامن وی باز می‌گردد و با او، این بازگشت و تجدید دیدار را جشن می‌گیرد. فرزند در دامن مادر، خود را باز می‌یابد و مادر، در کنار فرزند و چهره‌اش از شادی می‌شکند اشک شوق می‌بارد فریادهای شادی می‌کشد، جوان می‌شود، حیات دوباره می‌گیرد. با دیدار یوسفش بینا و بیدار می‌شود.

تمدن مصنوعی ما هر چه پیچیده تر و سنگین تر می‌گردد، نیاز به بازگشت و باز شناخت طبیعت را در انسان حیاتی‌تر می‌کند و بدین گونه است که نوروز بر خلاف سنت‌ها که پیر می‌شوند فرسوده و گاه بیهوده رو به توانایی می‌رود و در هر حال آینده‌ای جوان تر و درخشان‌تر دارد، چه نوروز را ه سومی است که جنگ دیرینه‌ای را که از روزگار لااوتسه و کنفوسیوس تا زمان روسو و ولتر درگیر است به آشتی می‌کشانند.

نوروز تنها فرصتی برای آسایش، تفریح و خوشگذرانی نیست: نیاز ضروری جامعه، خوراک حیاتی یک ملت نیز هست. دنیایی که بر تغییر، تحول، گسیختن، زایل شدن، در هم ریختن و از دست رفتن بنا شده است، جایی که در آن آنچه ثابت

است و همواره لایتغیر و همیشه پایدار، تنها تغییر است و ناپایداری، چه چیز می‌تواند ملتی را، جامعه‌ای را، در برابر ارباب بی‌رحم زمان که بر همه چیز می‌گذرد و له می‌کند و می‌رود هر پایه‌ای را می‌شکند و هر شیرازه‌ای را می‌گسلد، از زوال مصون دارد؟

هیچ ملتی یا یک نسل و دو نسل شکل نمی‌گیرد: ملت، مجموعه پیوسته نسل‌های متوالی بسیار است، اما زمان این تیغ بی‌رحم، پیوند نسل‌ها را قطع می‌کند، میان ما و گذشتگان مان، آنها که روح جامعه ما و ملت ما را ساخته‌اند، دره هولناک تاریخ حفر شده است قرن‌های تهی ما را از آنان جدا ساخته‌اند: تنها سنت‌ها هستند که پنهان از چشم جلاد زمان، ما را از این دره هولناک گذر می‌دهند و با گذشتگان مان و با گذشته‌هایمان آشنا می‌سازند. در چهره مقدس این سنت‌هاست که ما حضور آنان را در زمان خویش، کنار خویش و در خود خویش احساس می‌کنیم حضور خود را در میان آنان می‌بینیم و جشن نوروز یکی از استوارترین و زیباترین سنت‌هاست.

در آن هنگام که مراسم نوروز را به پا می‌داریم، گویی خود را در همه نوروزهایی که هر ساله در این سرزمین بر پا می‌کرده‌اند، حاضر می‌یابیم و در این حال صحنه‌های تاریک و روشن و صفحات سیاه و سفید تاریخ ملت کهن ما در برابر دیدگان مان ورق می‌خورد، رژه می‌رود. ایمان به اینکه نوروز را ملت ما هر ساله در این سرزمین بر پا می‌داشته است، این اندیشه‌های پر هیجان را در مغزمان بیدار می‌کند که: آری هر ساله حتی همان سالی که اسکندر چهره این خاک را به خون ملت ما رنگین کرده بود، در کنار شعله‌های مهیبی که از تخت جمشید زبانه می‌کشید همانجا همان وقت، مردم مصیبت زده ما نوروز را جدی‌تر و با ایمان سرخ رنگ، خیمه برافراشته بودند و مهلب خراسان را پیاپی قتل عام می‌کرد، در آرامش غمگین شهرهای مجروح و در کنار آتشکده‌های سرد و خاموش نوروز را گرم و پر شور جشن می‌گرفتند.

تاریخ از مردی در سیستان خبر می‌دهد که در آن هنگام که عرب سراسر این سرزمین را در زیر شمشیر خلیفه جاهلی آرام کرده بود از قتل عام شهرها و ویرانی خانه‌ها و آوارگی سپاهیان می‌گفت و مردم را می‌گریاند و سپس چنگ خویش را بر می‌گرفت و می‌گفت: "اباتیما: اندکی شادی باید" نوروز در این سال‌ها و در همه سال‌های همانندش شادی‌یی این چنین بوده است عیاشی و بی‌خودی نبوده است. اعلام ماندن و ادامه داشتن و بودن این ملت بوده و نشانه پیوند با گذشته‌ای که زمان و حوادث ویران کننده زمان همواره در گسستن آن می‌کوشیده است. نوروز همه وقت عزیز بوده است؛ در چشم مغان در چشم موبدان، در چشم مسلمانان و در چشم شیعیان مسلمان. همه نوروز را عزیز شمرده‌اند و با زبان خویش از آن سخن گفته‌اند.

حتی فیلسوفان و دانشمندان که گفته‌اند "نوروز روز نخستین آفرینش است که اهورمزد دست به خلقت جهان زد و شش روز در این کار بود و ششمین روز، خلقت جهان پایان گرفت و از این روست که نخستین روز فروردین را اهورمزد نام داده‌اند و ششمین روز را مقدس شمرده‌اند. چه افسانه زیبایی زیباتر از واقعیت راستی مگر هر کسی احساس نمی‌کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است. مسلماً آن روز، این نوروز بوده است. مسلماً بهار نخستین فصل و فروردین نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است.

مسلماً اولین روز بهار، سبزه‌ها روییدن آغاز کرده‌اند و رودها رفتن و شکوفه‌ها سر زدن و جوانه‌ها شکفتن، یعنی نوروز بی‌شک، روح در این فصل زاده است و عشق در این روز سر زده است و نخستین بار، آفتاب در نخستین روز طلوع کرده است و زمان با وی آغاز شده است. اسلام که همه رنگ‌های قومیت را زدود و سنت‌ها را دگرگون کرد، نوروز را جلال بیشتر داد، شیرازه بست و آن را با پشتوانه‌ای استوار از خطر زوال در دوران مسلمانی ایرانیان، مصون داشت.

انتخاب علی به خلافت و نیز انتخاب علی به وصایت، در غدیر خم هر دو در این هنگام بوده است و چه تصادف شگفتی آن همه خلوص و ایمان و عشقی که ایرانیان در اسلام به علی و حکومت علی داشتند پشتوانه نوروز شد. نوروز که با جان ملیت زنده بود، روح مذهب نیز گرفت: سنت ملی و نژادی، با ایمان مذهبی و عشق نیرومند تازه‌ای که در دل‌های مردم این سرزمین برپا شده بود پیوند خورد و محکم گشت، مقدس شد و در دوران صفویه، رسماً یک شعار شیعی گردید، مملو از اخلاص و ایمان و همراه با دعاها و اوراد ویژه خویش، آنچنان که یک سال نوروز و عاشورا در یک روز افتاد و پادشاه صفوی آن روز را عاشورا گرفت و روز بعد را نوروز.

این پیری که غبار قرن‌های بسیار بر چهره‌اش نشسته است، در طول تاریخ کهن خویش، روزگاری در کنار مغان، اوراد مهرپرستان را خطاب به خویش می‌شنیده است پس از آن در کنار آتشکده‌های زردشتی، سرود مقدس موبدان و زمزمه اوستا و سروش اهورامزدا را به گوشش می‌خوانده‌اند از آن پس با آیات قرآن و زبان الله از او تجلیل می‌کرده‌اند و اکنون علاوه بر آن با نماز و دعای تشیع و عشق به حقیقت علی و حکومت علی او را جان می‌بخشند و در همه این چهره‌های گوناگونش این پیر روزگار آلود، که در همه قرن‌ها و با همه نسل‌ها و همه اجداد ما، از اکنون تا روزگار افسانه‌ای جمشید باستانی، زیسته است و با همه‌مان بوده است، رسالت بزرگ خویش را همه وقت با قدرت و عشق و وفاداری و صمیمیت انجام داده است و آن، زدودن رنگ پژمردگی و اندوه از سیمای این ملت نومید و مجروح است و در آمیختن روح مردم این سرزمین بلاخیز با روح شاد و جانبخش طبیعت و عظیم‌تر از همه پیوند دادن نسل‌های متوالی این قوم که بر سر چهار راه حوادث تاریخ نشسته و همواره تیغ جلادان و غارتگران و سازندگان کله منارها بند بندش را از هم می‌گسسته است و نیز پیمان یگانگی بستن میان همه دل‌های خویشاوندی که دیوار عبوس و بیگانه دوران‌ها در میانه‌شان حائل می‌گشته و دره عمیق فراموشی میان‌شان جدایی می‌افکنده است.

و ما در این لحظه در این نخستین لحظات آغاز آفرینش نخستین روز خلقت، روز اورمزد، آتش اهورایی نوروز را باز بر می‌افروزیم و در عمق وجدان خویش، به پایمردی خیال، از صحراهای سیاه و مرگ زده قرون تهی می‌گذریم و در همه نوروزهایی که در زیر آسمان پاک و آفتاب روشن سرزمین ما بر پا می‌شده است با همه زنان و مردانی که خون آنان در رگ‌هایمان می‌دود و روح آنان در دل‌هایمان می‌زند شرکت می‌کنیم و بدین گونه، بودن خویش را، به عنوان یک ملت، در تند باد ریشه برانداز زمان‌ها و آشوب گسیختن‌ها و دگرگون شدن‌ها خلود می‌بخشیم و در هجوم این قرن دشمن‌کامی که ما را با خود بیگانه ساخته و خالی از خوی برده رام و طعمه زدوده از شخصیت این غرب غارتگر کرده است، در این میعاد گاهی که همه نسل‌های تاریخ و اساطیر ملت ما حضور دارند با آنان پیمان وفا می‌بندیم امانت عشق را از آنان به ودیعه می‌گیریم که هرگز نمیریم و دوام راستین خویش را به نام ملتی که در این صحرای عظیم بشری ریشه، در عمق فرهنگی سرشار از غنی و قداست و جلال دارد و بر پایه اصالت خویش در رهگذر تاریخ ایستاده است بر صحیفه عالم ثبت کنیم.